حرف و حدیث (۱)

مرتضی سیدی‌نژاد

در شمارهٔ قبل آقای سردبیر نقدی نوشته بود بر ترجمهٔ ابوالحسن نجفی از خانواده تیبو و این نقد چنان‌که افتد و دانی، زمزمه‌هایی در پی داشت. موضوع را به ایشان گزارش دادم و ایشان گفتند بردار و از این جنس حرف و حدیث‌هایی را که در طول یک فصل میان مترجمان عزیز ردوبدل می‌شود جمع کن و یکجا منتشر کن، چون در همین حرف‌ها ممکن است نکته‌ها و حقایق ارزشمندی نهفته باشد. گفتم سمعاً و طاعتاً. اسم این ستون جدید را هم گذاشتم «حرف و حدیث»، ولی نه به معنی شایعات و حرف‌های بی‌اساس، بلکه به معنی اخبار، به‌ویژه اخباری حقیقی که در دنیای مجازی ردوبدل می‌شود. حالا این شما و این هم اولین قسمت «حرف و حدیث».

عمق ویرایش

پس از نقد ترجمهٔ روانشاد ابوالحسن نجفی، زمزمه‌هایی برخاست. مهم‌ترین آنها صحبت‌های یک دوست بود که پیغام دادند ترجمهٔ نجفی در چاپ‌های بعدی با ویرایش همراه بوده و نباید چاپ اول این ترجمه را مبنای نقد قرار داد. سندی هم که برای این ادعا ارائه شده بود کتاب‌شناسی ابوالحسن نجفی تدوین آقای احمد خندان بود (نشر کتاب بهار، ۱۴۰۲) که در صفحه ۱۳ ذیل عنوان کتاب خانواده تیبو این توضیح آمده است: چاپ هفتم، ۱۳۹۸ با ویرایش جدید. ضمن تشکر از این دوست عزیز که ادعا را با ارائهٔ سند همراه کرده‌اند، باید گفت این وسط یک نکتهٔ کوچک مغفول مانده و آن اینکه چگونه می‌شود وقتی آقای نجفی تا ۱۳۹۴ زنده بوده است، ترجمه سترگ ایشان در سال ۹۸ ویرایش شده باشد؟ با جست‌وجوهایی که انجام شد فعلاً فقط همین نکته دستگیرمان شد که ترجمهٔ آقای نجفی در سال ۱۳۷۹ یعنی در چاپ چهارم یک بار ویرایش شده ولی این ویرایش در چه سطح و با چه عمقی انجام شده نیازمند تطبیق نسخ است و چنین کار تخصصی در وسع این ستون نیست.

ویرایش پس از مرگ مترجم

اما انگار این‌جورها هم نیست که درگذشت مترجم، دست ویراستار و ناشر را ببندد. نشان به آن نشان که مثلاً ناشران دولتی که خود را صاحب گنجینهٔ بادآورده‌ای از آثار ترجمه و تألیف قبل از انقلاب می‌دانند، در غیاب مترجمان و مؤلفان آنها به ویرایش جدید این آثار دست زده‌اند، یا بهتر است بگوییم دست دراز کرده‌اند. طبعاً ویرایش این آثار با هدف گرفتن مجوز نشر و در واقع به‌خاطر قابل انتشار کردن این آثار می‌باشد. عجیب‌ترین اتفاق ماه گذشته ظهور ترجمه‌ای از آقای نجفی در پیشخان کتاب‌فروشی‌ها بود با عنوان تیره و تاریخ. در مراجعه به کتاب‌شناسی فوق‌الذکر، این ترجمه از آقای نجفی را در چاپ اول و دوم با عنوان نژاد و تاریخ پیدا کردم. حالا ناشر با چه انگیزه‌ای عنوان کتاب را تغییر داده بر من معلوم نبود. این بود که این سؤال را از خود ناشر پرسیدم. این هم پاسخ ایشان:

> با سلام و احترام ،در پاسخ به پرسش شما باید عرض کنم که ترجمهٔ مرحوم نجفی نه توسط ایشان، بلکه توسط یک ویراستار ویرایش شده است. علاوه‌بر آن، ویراستار مقالهٔ مهمی از بوریس وایزمن ترجمه و مقاله‌ای هم خود ایشان نوشته‌اند. اضافه کنید پنجاه صفحه شرح مفصل دربارهٔ زندگی و اندیشه‌های لوی اشتراوس. نکتهٔ مهمی که باید خدمت شما عرض کنم آن است که Race نزد اشتراوس نه به معنای نژاد که دقیقاً به معنای تیره است و این نکتهٔ بسیار مهمی است که مترجمان ما از آن غافل هستند و مرحوم نجفی هم به دلیل عدم آشنایی با افکار اشتراوس آن را نادیده گرفته است. خداوند روح ایشان را از ما راضی و قرین رحمت واسعه خویش گرداند. تمامی این موارد ذکر شده را در کتاب آورده‌ایم. امیدوارم این توضیحات بسندهٔ طبع گرامتان بوده باشد.

حقیقت این است که بنده هیچ اطلاعی ندارم که این نوع ویرایش‌ها از نظر حقوقی و اخلاقی چه توجیهی دارد و آیا مثلاً در غرب هم یک رویهٔ معمول به حساب می‌آید یا نه. چون ترجمه‌ها به نظرم اسنادی تاریخی هستند و دست بردن در آنها به تغییر حقایقی در مورد آن ترجمه و آن مترجم می‌انجامد. لذا از داوری قطعی در این زمینه اجتناب می‌کنم.

ویرایش بعد از هشتاد سال

داستان ویرایش پس از مرگ مترجم به همین‌جا ختم نمی‌شود، ولی خوشبختانه اینجا با موردی متفاوت روبه‌رو هستیم. مسخ به ترجمهٔ صادق هدایت در هشت شمارهٔ سال اول سخن به چاپ رسید و خوانندگان ایرانی را با این نویسندهٔ چک آشنا کرد. حالا بعد از هشتاد سال که از انتشار این ترجمه می‌گذرد، نسخهٔ ویرایش‌شدهٔ خود مترجم از راه رسیده است که داستان جالبی دارد. در قسمتی از مقدمهٔ این ویرایش جدید می‌خوانیم:

هدایت رمان مسخ را ظاهراً در سال ۱۳۲۱ از روی متن فرانسهٔ آن به فارسی برگرداند و یک سال بعد آن را در مجلهٔ سخن، به‌صورت پیوسته در چند شماره از سال اول از خرداد تا اسفند سال ۱۳۲۲ منتشر کرد. این روایت که نخستین چاپ ترجمهٔ هدایت از مسخ است با چاپ‌های بعدی آن تفاوت‌های مشهودی دارد. پس از آن در اواخر زمستان ۱۳۲۹، چند ماهی پس از سفر واپسین هدایت به پاریس، حسن قائمیان از دوستان نزدیک هدایت متن ترجمهٔ مسخ هدایت را با چهار داستان کوتاه دیگر از کافکا در یک مجلد منتشر کرد. از آن چهار داستان گراگوس شکارچی را هدایت و سه داستان دیگر ـــ مهمان مردگان، شمشیر و در کنیسه ما ـــ را خود قائمیان ترجمه کرده بود. انتشار ترجمهٔ روایت تازهٔ مسخ در این کتاب ـــ انتشارات زوار ـــ با میل و توافق هدایت صورت گرفته بود؛ اگرچه خود او بر کیفیت چاپ آن نظارتی نداشت.

تفصیل ماجرا از این قرار است که هدایت پیش از سفرش به پاریس امتیاز نشر مسخ را برای یک نوبت چاپ در ازای دریافت وجهی به قائمیان واگذار می‌کند و به همین منظور نسخهٔ جلدشدهٔ شخصی خود را از چاپ نخست مسخ، منتشرشده در مجلهٔ سخن، در اختیار او می‌گذارد. این نسخه که هدایت تقریباً در تمام صفحات آن با جوهر آبی اصلاحاتی کرده است با افزودن کلمات و جمله‌هایی و نیز اعمال تغییراتی در نشانه‌های سجاوندی در حقیقت ـــ روایت اصلاح شده ـــ یا به تعبیر خود او «تکمیل شده» مسخ است. ازجمله در دو جا، در حدود هفده و پانزده سطر به متن اضافه شده است که ظاهراً در چاپ سخن جا افتاده بوده است؛ اگرچه این موارد در سیاههٔ غلط‌های چاپی مجله ذکر نشده است.

در روایت جدید که قائمیان منتشر کرده است ـــ چاپ ۱۳۲۹ انتشارات زوار ـــ اصلاحات و ملاحظات هدایت تأثیر داده شده است، اما تفاوت‌هایی نیز به چشم می‌خورد که ظاهراً برخی غلط‌های مطبعی، پاره‌ای نیز دست کاری‌هایی است که باید اثر دست قائمیان باشد. نسخه‌هایی نیز که بعد از مرگ هدایت از مسخ منتشر شده است و کماکان نیز منتشر می‌شود اساس اغلب آنها ظاهراً همان است که قائمیان چاپ کرده است؛ نسخه‌ای که اصلاحات و ملاحظات مورد نظر هدایت، چنان‌که اشاره شد، تمام‌وکمال در آن اعمال نشده است در اغلب چاپ‌های سال‌های اخیر بر اثر روش‌های نامطمئن نشر و اهمال‌های رایج، افتادگی‌ها و غلط‌های تازه نیز به آن راه یافته است. به‌طوری که دسترسی خوانندگان را به روایت اصلی هدایت از مسخ تقریباً نامیسر ساخته است. متن حاضر از روی همان نسخهٔ شخصی هدایت که پیش از سفرش به پاریس به قائمیان سپرده بوده است فراهم آمده است. این نسخه از راه لطف، از طرف دوستی در اختیار نگارنده قرار گرفت که سال‌ها پیش تصادفاً آن را در کتاب‌های باقیماندهٔ قائمیان، نزد یکی از بستگان نزدیکش یافته بود. در حاشیهٔ ورق‌های نسخه چنان‌که از عکس برخی

از صفحات آن در بخش پایانی کتاب حاضر می‌توان دید آثار سوختگی و آب دیدگی مشهود است. این آسیب به احتمال قوی در حادثهٔ آتش‌سوزی منزل محل سکونت قائمیان در شهریور ۱۳۵۴ پیش آمده است، اما خوشبختانه هیچ کلامی از اصلاحات هدایت را ضایع نکرده و از رؤیت نینداخته است. بنابراین چاپ فعلی مسخ را از حیث اصالت و صحت کلام می‌توان همان روایتی دانست که هدایت می‌خواسته است به چاپ سپرده شود .

مترجم جلوی دوربین

هرازگاهی هم حرف و حدیث ساخت مستند از زندگی و کار مترجمان دوست‌داشتنی به گوش می‌رسد، اما این مستندها را با نمایش‌های محدودی که دارند، سخت می‌شود پیدا کرد و دید. به فهرست این مستندها، این یکی را هم اضافه کنید: اولیس، افسانه ایرانی.
آنها که این مستند را دیده‌اند حسابی تحت‌تأثیرش قرار گرفته‌اند. نمونه‌اش جناب حسین پاکدل که این نوشته را در فضای مجازی منتشر کرده‌اند:

جای شما خالی دیشب، یعنی جمعه‌شب، در جمعِ جمع‌وجوری از اهل قلم، از نویسنده و مترجم و ناشر بگیر تا فیلمساز و ...، به تماشای یک فیلم مستندِ شسته‌رفته نشستیم به اسم «افسانهٔ اولیس، یک سرگذشت ایرانی» به کارگردانی فریبا طلوع. فیلم از همان پلان اول تکلیف ما را با موضوع و محتوای خود روشن کرد. بیش از سی‌سال سرنوشتِ ترجمهٔ اولیس اثر سترگ جیمز جویس توسط منوچهر بدیعی که حالا دیگر به‌حق در افواهِ اهل ادب به یک افسانه بدل شده را با زبان تصویر دلچسب و کلامِ شیرین خودِ عالی‌جناب بدیعی به ما نشان داد. فیلمساز از چشم دوربین، یک گنجینهٔ رازآلود را می‌گشاید و با دست بدیعی گنجی جاگرفته در یک کارتن مقوایی را از کمدی بیرون می‌کشد. اطلاعات کامل با خطی خوش روی درش نوشته شده. تا می‌گشاید می‌بینیم تمامیت اثر صفحه‌بندی شده و آمادهٔ چاپ، به زبان فارسی درون آن خفته. کارگردان اصرار به خواندنش دارد و بدیعی به شوخی و خنده می‌گوید:«فقط می‌توانی ببینی‌ش». به این بهانه فیلم سفری سی‌وچندساله می‌کند به هزارتوی ترجمه و ویرایش و نشر و ممیزی‌های متعدد. از نظرات بررسان کتاب تا موارد جزئی و کلی که در کتاب باید حذف می‌شده تا توقف کار و برآمدن دولت اصلاحات و تلفن مهاجرانی به بدیعی برای حل مشکل و بعد مدیران بعدی و بعدی و پیشنهادهای مختلف از همه‌سو، گذر زمان و انصراف حضرتش از چاپ و تبدیل شدنش به یک افسانهٔ ایرانی. و در آخر دوباره جا گرفتن گنجینه در گنجه.

بدیعی هشتادوپنج‌ساله چه در فیلم، چه در گفت‌وگوی با جمع، چنان حضورِ پربار، بانشاط، شوخ و سرزنده‌ای دارد که آدم حظ می‌برد از همنشینیِ با او و وسعتِ دانش و احاطه‌اش به ادبیات. بدیعی سرخوشانه از این افسانه شدن یاد کرده کیف می‌کند .معتقد

است اگر چاپ شده بود شاید الان زنده نبود و هزار ایراد بر کارش گرفته بودند، برای او دیگر همین افسانه بودنش زیباست. او خود را مترجم بی‌سبکی می‌داند، می‌گوید فقط وفادار به سبک نویسنده است و اگر سبکی هست همین پایداری و انتقال سبک نویسنده در قامت زبان فارسی است. از سرنوشت جویس و اولیس می‌گوید، از سختی‌های چاپِ آن در انگلستان و از نشرِ بی‌سانسور آن در اروپا و آمریکا و ترکیه و کشورهای عربی و شرق دور می‌گوید. به‌عنوان حقوقدان تفاوت اخلاقیات را با رعایت حجب و حیا در فرهنگ‌ها برمی‌شمرد. از سفرهایش به انگلیس و زادگاه اثر در دوبلین و جلسات جویس‌خوانی‌اش در آنجا خاطره تعریف می‌کند و ما را تشنهٔ خواندن این اثر می‌فرستد خانه ...خلاصه که شبی بود دیشب، جای شما خالی.

مترجمان ادبی چه کارها که نمی‌کنند

ازجمله خبرهایی که ماه گذشته در رسانه‌های اجتماعی دست‌به‌دست می‌شد خبر مربوط به روان‌شاد مهرداد صمدی مترجم ادبی در روز خاک‌سپاری فروغ بود. در این خبر آمده است:

روزی که فروغ را می‌خواستند به خاک بسپارند، از روحانیان، هیچ‌کس بر مُرده‌اش نماز نگذاشت. مردهٔ فروغ بر زمین مانده بود و حدود چهارصد ادیب و هنرمند و شاعر و نویسنده هم آنجا بودند، همه معطّل، حتّی آنکه خیلی ادعای مسلمان بودن داشت. مهرداد صمدی رفت آن جلو، پیش فروغ ایستاد و همه پشت سرش ایستادند. او نماز میّت را خواند، و دعاهای مربوط به میّت را هم. عجب سکوتی بود!» این را نادر ابراهیمی دربارهٔ مهرداد صمدی در کتاب «چهارکوارتت» تی اس الیوت با ترجمهٔ درخشان مهرداد صمدی آورده است. دربارهٔ اعجوبه‌ای که چندان شناخته نشد و زود هم از میانه غیب شد و رفت.

یورش به جلسه رونمایی یک ترجمه و تألیف به اسم ترجمه

فصل گذشته دو خبر جالب ترجمه‌ای در فضای رسانه‌ای منتشر شد. خبر اول یورش به جلسهٔ رونمایی کتاب گذشتهٔ یک توهم نوشتهٔ فرانسوا فوره، ترجمه آقای هاشمی کهندانی است. در این کتاب، چنان‌که از عنوانش پیداست، نویسنده ظاهراً به‌تفصیل به شرح تاریخ توهمات مارکسیستی و کمونیستی می‌پردازد و این امر احتمالاً بر چپ‌های وطنی گران آمده است. خبر دوم ادعایی است ازسوی مسعود جوزی مبنی بر اینکه افشین پرتو که در پایگاه‌های خبری و دانشگاهی از او به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین محققان تاریخ معاصر به‌ویژه گیلان یاد شده کتاب‌هایی را خودش نوشته و به‌عنوان ترجمه منتشر کرده است. اگر این خبر درست باشد، چنان‌که معصوم‌علی پنجه در گزارش این خبر می‌گوید، آدم یاد مرحوم ذبیح‌الله منصوری می‌افتد، با این تفاوت که : «منصوری در ترجمه، یک مقالهٔ چند ده صفحه‌ای را چندان شاخ‌وبرگ می‌داد که به یک کتاب چندصد صفحه‌ای بدل می‌شد، امّا پرتو از دانسته‌های خودش، کتاب تاریخی ساخته و به نام یک

خارجی کرده و نام خود را به‌عنوان مترجم بر آن نهاده است. دیگر آنکه آثار جعلی منصوری معمولاً به‌عنوان رمان تاریخی شناخته می‌شوند، امّا آثار جعلی پرتو را در زمرهٔ منابع دست‌اول تاریخی‌ای می‌آورند که خارجیانِ ناظر و شاهد دربارهٔ رویدادهای تاریخ معاصر ایران در شمال و جنوب نوشته‌اند!»

مترجم نیتیوساز

از حرف و حدیث‌های اخیر، یکی هم آگهی جذابی بود که در فضای مجازی پخش شد و خبر از مصاحبهٔ زندهٔ یک مترجم با خانم جی.کی .رولینگ، خالق مجموعهٔ داستان‌های هری پاتر، می‌داد، اما موضوع مصاحبه عجیب بود: «نقش مترجم و ترجمه در موفقیت یک اثر». اینکه خانم رولینگ چه صنمی با ترجمهٔ فارسی دارد و آیا اصلاً از ترجمه‌های متعدد هری پاتر به فارسی خبر دارد یا نه بر ما معلوم نیست، اما این آگهی کار خودش را کرد و با چند کلیک مختصر، ما را به سایت مستطاب مترجم جذب کرد. همان‌جا در پیشانی سایت با این معرفی پرطمطراق از مترجم محترم روبه‌رو شدیم و صدر و ذیل آن مصاحبه کذایی دستمان آمد:

> من، دانش آموخته دکترای مدیریت و کسب، مترجم، مدرس و مشاور در حوزه ترجمه هستم و از سال ۱۳۸۶، طیف وسیعی از خدمات ترجمه تخصصی را به کسب‌وکارها و افراد مستقل، حقیقی و حقوقی ارائه می دهم .... من، در تمام ۳۶۵ روز سال، به‌صورت پیوسته و مستمر مشغول تدریس، ارائه مشاوره و کار بر روی پروژه‌های تخصصی ترجمه هستم و از این کار، یعنی معنا بخشیدن به واژه‌ها، لذت فراوان می‌برم. رضایت مشتری همیشه یک ارزش اصلی در سبک کسب‌وکارم بوده و خواهد بود؛ امری که به‌واسطهٔ نظرات مثبتی که در طول سال ها ازسوی مشتریانم دریافت کرده‌ام قابل تأیید است. تا ۱۸درصد تخفیف ویژه برای ترجمهٔ تخصصی کتاب، ویرایش و نیتیوسازی مقاله.■